

اسرائیلیات در داستان حضرت محمد^(ص) و بازتاب آن در ادب فارسی

عسکری ابراهیمی جویباری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، مازندران، ایران

مالک شعاعی**

استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

حسن شامیان***

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۱)

چکیده

یکی از جنبه‌های شاخص ادب فارسی، توجه شایان اهل ادب به موضوعات قرآنی و قصص انبیاست. بخشی از این داستان‌ها و شرح حال نویسی‌ها منبعث از قرآن کریم است که هیچ خللی در آن راه ندارد و در حقیقت، زینت بخش متون ادبی است. اما بخش چشمگیری از آن، تحت تأثیر اسرائیلیات شکل گرفته است. به علت هماهنگی قرآن کریم با برخی از موضوعات تورات و انجیل و گرویدن جمعی از علمای اهل کتاب، نظیر کعب‌الأحبار، وهب بن منبه، ابوهریره و دیگران به اسلام، سبب شده است تا مفسران و تاریخ‌نگاران به منابع اهل کتاب و گفته‌های آنان توجهی ویژه نمایند و از اینجاست که داستان‌های مجعول و ساختگی آنان در حوزه متون تفسیری، تاریخی و ادبی رخنه کرد. شعرا و نویسندگان ادب پارسی که با متون تفسیری و تاریخی مأنوس بوده‌اند، تحت تأثیر این افسانه‌ها و احادیث ساختگی قرار گرفتند و ناخواسته همچون مفسران و تاریخ‌نگاران در ترویج اسرائیلیات نقش اساسی ایفا نمودند. متأسفانه بخش عمده این افسانه‌بافی‌ها مربوط به زندگی انبیاست و پیامبر اکرم^(ص) نیز از این امر مستثنی نیست، بلکه در بخش احادیث، بیش از دیگر انبیا در معرض اسرائیلیات قرار گرفته‌اند. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی تلاش دارد تا به این پرسش پاسخ گوید که چه جنبه‌هایی از زندگی پیامبر اسلام^(ص) تحت تأثیر اسرائیلیات قرار گرفته است و نقش مفسران، تاریخ‌نگاران و از همه مهم‌تر، نقش شاعران و نویسندگان ادب فارسی در اشاعه این گونه جعلیات چه بوده است؟

واژگان کلیدی: اسرائیلیات، حضرت محمد^(ص)، افسانه‌ها، روایات جعلی، علمای اهل کتاب.

* نویسنده مسئول (E-mail: jooybary11@yahoo.com)

** E-mail: malek_sh73@yahoo.com

*** E-mail: hasan.shamyan@gmail.com

مقدمه

«اسرائیل» از القاب حضرت یعقوب^(ع) است که در قرآن کریم (آل عمران/۹۳ و مریم/۵۸) فقط دو بار از آن حضرت با نام اسرائیل یاد شد. تعریف‌های گوناگونی از اسرائیلیات ارائه شده که «به نحوی با یکدیگر شباهت دارند و تفاوت آن‌ها تنها در ناحیه تعیین مصادیق گوناگون این مفهوم است» (محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۳):

«اگرچه واژه اسرائیلیات به ظاهر نمایانگر نفوذ فرهنگ یهودی است و آنچه را که از طریق این فرهنگ وارد حوزه اسلامی می‌شود، در بر می‌گیرد، ولی پرواضح است که این واژه، معانی گسترده‌تری را نیز در بر می‌گیرد و آنچه را که صبغه و رنگ یهودی و مسیحی دارد، شامل می‌شود و بدین ترتیب، اسرائیلیات از باب تغلب بر هر دو فرهنگ یهودی و مسیحی اطلاق می‌گردد. اگرچه یهود در این مقوله از شهرت بیشتری برخوردار است، آنان از آغاز ظهور اسلام تا دوران گسترش آن در بلاد عالم، بیشتر از دیگران با مسلمانان مراودت و آمیزش داشته‌اند و در نتیجه، فرهنگ این قوم بیشترین نفوذ را در احادیث تفسیری، متون تاریخی و غیره بر جای گذاشته است و از این رو، به مطالبی که از ناحیه اهل کتاب به فرهنگ اسلامی راه یافته است، اسرائیلیات اطلاق می‌گردد» (معرفت، ۱۴۱۸ق: ۱۶۵).

درباره تاریخچه ظهور اسرائیلیات باید گفت که پس از درگذشت پیامبر اسلام^(ص)، اقشار مختلف مردم برای درک تفسیر و تأویلات قرآنی، سنن و احادیث نبوی به صحابه و تابعین روی آوردند. برخی از علمای اهل کتاب از این اقبال مردم به صحابه و تابعین نهایت استفاده را برای پیشبرد اهداف شوم خود نمودند. از عوامل مهم ورود اسرائیلیات در متون دینی، این است که:

«در بسیاری از آیات قرآنی و روایات نبوی، اشارات متعدد، اما گذرا به انبیا و اقوام پیشین آمده که تفضیل و تفسیر آن از راه استفاده از منابع دیگر میسر بود... مهم‌ترین منبع بارور برای اقناع این حس کنجکاوی و نیز اطلاع از اخباری که به مدد آن بتوان آیات و روایات را تفسیر کرد، عهد عتیق و اخبار یهودی بود که انبوهی از اطلاعات واقعی یا افسانه‌آمیز را در دسترس قرار می‌دهد» (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۵).

«بسیار می‌شد که آن‌ها [= علمای اهل کتاب]، قصص قرآن و داستان‌های انبیا را که به اجمال و به اختصار در قرآن طرح شده بود، دستمایه کار خود قرار داده، شرح‌هایی را که... غالباً زائیده فکر و خیال آنان بود، با تمام ریزه‌کاری‌های آن نقل می‌کردند که بسیاری از این افسانه‌ها را می‌توان در لابه‌لای کتاب‌های تاریخ و تفسیر سراغ گرفت» (محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۸).

اگرچه فعالیت علمای مغرض یهودی و مسیحی در جعل افسانه‌ها و احادیث از زمان پیامبر اسلام آغاز شد، ولی عصر تابعین، یعنی اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم را باید دوران اوج گسترش اسرائیلیات در تفاسیر قرآن کریم و به تبع آن، متون تاریخی دانست:

«به دلیل آنکه در آن عهد، تعداد زیادی از اهل کتاب اسلام آوردند، ولی ذهن آنان همچنان از داستان‌ها و افسانه‌های پیشینیان درباره پیدایش خلقت و اسرار آفرینش، آغاز حیات موجودات، اخبار امت‌های گذشته، سرگذشت پیامبران و نیز قصه‌ها و افسانه‌های بسیاری که در تورات و دیگر کتاب‌ها آمده، انباشته است» (معرفت، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۱۳).

همچنین، حمایت بی‌حدومرز برخی از خلفا، به‌ویژه معاویه از این گونه صحابه و تابعین سبب شد تا برخی از این شخصیت‌ها، مانند ابوهریره که از شاگردان کعب‌الأحبار محسوب می‌شود، بیش از ۵۷۰۰ حدیث جعل نماید (ر.ک؛ العاملی، ۱۳۷۲: ۵۸ و ۶۷) و دست‌پرورده دیگر کعب‌الأحبار، یعنی عبدالله بن عمرو بن عاص، در جعل حدیث از ابوهریره هم پیشی می‌گیرد. ابوهریره چنین اعتراف کرده است: «هیچ کس بیشتر از من از رسول خدا (ص) حدیث نقل نکرده است، مگر عبدالله بن عمرو که او هر چه می‌شنید، می‌نوشت، ولی من نمی‌نوشتم» (بخاری، ۱۴۰۴ ق.، ج ۲: ۲۲). عالم دیگر یهودی که کتاب‌هایش را از سخنان امثال کعب‌الأحبار انباشته، وهب بن مته است «بنا به اظهار وی، عبدالله بن سلام و پس از او کعب‌الأحبار، دانشمندترین اهل زمانه خود بودند و او آنچه را آنان می‌دانستند، گرد آورد» (روزنتال، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۵۱-۱۵۲). سرانجام، پیر و مرشد همه آنها، یعنی کعب‌الأحبار که مدعی بود هفتاد و دو کتاب از کتب الهی را خوانده است (ر.ک؛ الحسنی، ۱۳۷۲: ۱۳۶) و با جلب اعتماد خلفا و مردم، «تا پایان حیات خود (۱۱۱ ق.) پیوسته در شهرها و آبادی‌های مسلمانان می‌گشت و اندیشه‌های مسموم خود را با احادیث و افسانه‌هایی که نقل می‌کرد، در میان جامعه منتشر می‌ساخت.

هدف اصلی از جعل احادیث و افسانه‌بافی‌ها عبارت بود از: «شکستن شخصیت و اعتبار پیامبر، بالا بردن قدرتمندان و حکام بعد از وی و تخریب اسلام در دو جبهه اعتقاد و عمل» (عسکری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۱۵) و مهم‌ترین عواملی که زمینه را برای ورود بسیاری از روایات اسرائیلی و اکاذیب و اباطیل در قالب روایات و احادیثی فراهم آورده، عبارت است از: ضعف فرهنگی عرب، جلوگیری از کتابت احادیث پیامبر^(ص)، حضور قصه‌گویان و داستان‌پردازان در انجمن‌های مسلمین، خلاصه‌گویی قرآن کریم در نقل داستان‌های پیامبران و شرح و تفصیل کتاب‌های پیشین در نقل قصص، کینه و حقد برخی از علمای یهودی و مسیحی، همراهی و حمایت‌های بی‌دریغ زمامداران اموی و مهم‌تر از همه، توجه ویژه مفسران و تاریخ‌نگاران قرون نخستین اسلامی به این گونه افسانه‌ها و احادیث جعلی است که پس از گذشت قرن‌ها، امروزه آثار آنان دستاویزی برای کینه‌توزی مستشرقان شده است (ر.ک؛ زمانی، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۵۶). اگرچه برخی از مفسران و تاریخ‌نویسان خود واقف به این امر بودند و ادعا می‌کردند که از نقل اسرائیلیات خودداری نموده‌اند، ولی مهارت و زیرکی علمای تازه‌مسلمان اهل کتاب در ساختن افسانه‌ها و احادیث جعلی به گونه‌ای بود که حتی خواص نیز در تشخیص آن درماندند:

«قابل تأمل است که حتی بسیاری از مفسران که در مقدمه تفسیر خود وعده کردند از نقل اسرائیلیات صرف نظر کنند، به وعده خود جامه عمل نپوشیده، در ورطه اسرائیلیات فروغلتیدند... و مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم که تمام مفسران در آثار خود به اسرائیلیات پرداخته‌اند که البته درجه‌های آن از حیث قلت و کثرت و نقد و تحلیل یا سکوت پیشه کردن در مقابل اسرائیلیات تفاوت دارد» (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۱۹).

همچنین، بسی جای شگفتی است که چگونه برخی از دانشمندان علوم دینی و تاریخی، شیعه و سنی مغلوب این افسانه‌سازی‌ها شدند (ر.ک؛ محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۰۷-۲۲۹) و به دلیل نقل این گونه خرافات و افسانه‌ها از ارزش علمی کتاب‌های تفسیری و تاریخی خود کاستند و ندانسته آب به آسیاب دشمن ریختند. ادب فارسی نیز از سیل مخرب اسرائیلیات آسیب‌های فراوانی دید و به جرأت می‌توان گفت که هیچ شاعر یا نویسنده‌ای را سراغ نداریم که از افسانه‌ها و احادیث اسرائیلی مصون مانده باشد. اگرچه همه گفته‌های راویان اسرائیلی را که در نقل روایات و داستان‌ها بی‌پروا بودند، نمی‌توان از جمله اسرائیلیات تلقی کرد، ولی شواهد فراوانی که از اصحاب تحقیق در دست است، حکایت از این امر دارد که

به صحت یا سُقم سخنان آنان باید به دیده احتیاط و در بسیاری از موارد، به دیده انکار نگریست.

«از میان کسانی که اسرائیلیات را روایت کرده‌اند، وهب و کعب‌الأخبار بدترین افراد و فریبکارترین و نیرنگ‌بازترین آنان بودند، به طوری که هیچ خرافه‌ای در کتاب‌های تفسیری و تاریخی پیرامون مسائل آفرینش، تاریخ انبیا، فتنه‌ها، ماجراهای قیامت و آخرت یافت نمی‌شود، مگر آنکه ردّ پایی از این دو نفر در آن موضوع‌ها به چشم می‌خورد» (ابوریه، بی تا: ۱۷۴).

درباره ابوهریره هم گفته‌اند که «از ناحیه عمر، عثمان، علی (ع) و عایشه مورد اتهام بود و باید گفت که او اولین راوی بود که در اسلام مورد اتهام قرار گرفته است» (رافعی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۲۷۵).

البته در کتب دینی و عرفانی نیز فراوان از ابوهریره، کعب‌الأخبار و وهب بن منبه سخنانی نقل گردید که جنبه حکمت‌آمیز دارد و در زمره کلمات قصار محسوب می‌شود و دلیلی بر اسرائیلی بودن آن وجود ندارد: «قَالَ وَهْبُ بْنُ مُنْبَهٍ: الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ التَّقْوَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَ مَالُهُ الْعِفَّةُ وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ» (میبدی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۵۸۳). شاید خاقانی در بیت زیر بدین گفته نظر داشته‌است:

«از خُلد برهنه آمد آدم ایمان نه برهنه خوانده‌ای هم»
(خاقانی، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

اسرائیلیات در داستان بسیاری از انبیا رخنه کرده‌است؛ مثل داستان حضرت آدم، نوح، ابراهیم، یوسف، ایوب، موسی، داوود، سلیمان و عیسی (علیهم‌السلام)، به‌ویژه حضرت محمد که مغرضان با نسبت دادن بسیاری از احادیث که بسامد بالایی نیز دارد، سعی کردند تا خدشه‌ای در بنیان اسلام وارد سازند و زمینه را برای جولان هرچه بیشتر امثال معاویه فراهم آورند (ر.ک؛ محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۳۱-۵۱۳). اینک به دلیل ضیق مجال^۱، به چند نمونه از افسانه‌ها و روایات جعلی علمای یهودی و مسیحی که پیرامون پیامبر اسلام (ص) در ادب پارسی بازتاب داشته‌است، اشاره می‌شود.

۱. داستان آغاز نزول وحی

در باره نزول وحی که بنا به نقل مشهور با سوره علق آغاز شد، در بسیاری از کتاب‌های تفسیری و تاریخی، افسانه‌هایی از عکس‌العمل پیامبر اکرم^(ص) در مواجهه با آن نقل شده که باعث شگفتی اهل خرد است. اهل غرض گفته‌اند که پیامبر هنگام بعثت وحشت کرده است و ترس بر او مستولی شده، تا جایی که تصمیم به خودکشی می‌گیرد و به حضرت خدیجه پناه می‌برد و او برای برطرف شدن این مشکل، به ورقه بن نوفل مسیحی مراجعه می‌کند:

«عایشه - رضی الله عنها - گوید: نخستین مایه‌ای که پیامبر خدا^(ص) از وحی دید، خواب راستین بود که همانند چیزی به سان سپیدی پگاه می‌آمد. آنگاه دل‌بستگی به تنهایی در او پدیدار شد. به غار خرا می‌رفت و شبی چند به پرستش و نیایش می‌پرداخت... جبریل در برابر وی پدیدار شد و گفت: یا محمد! تو فرستاده خدایی. پیامبر خدا^(ص) گفت: در این دم زانو زدم و سپس باز گشتم و پشتم همی لرزید. بر خدیجه در آمدم و گفتم مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! آنگاه هراس از من زدوده گشت. سپس (جبرئیل) به نزد من آمد و گفت: یا محمد! تو فرستاده خدایی. گوید: چنان شدم که همی خواستم خود را از چکاد کوه به زیر اندازم. چون آهنگ این کار کردم، بر من پدیدار شد و گفت: یا محمد! من جبریلم و تو فرستاده خدایی. گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. گوید: در این زمان مرا گرفت و مرا سه بار به سختی فشرد؛ چنان که به ستوه آمدم... من خواندم. به نزد خدیجه آمدم و گفتم: بر خود می‌ترسم... آنگاه خدیجه به نزد پسر عمه‌اش، ورقه بن نوفل شد که آیین ترسایی داشت و نوشتارها را خوانده بود و گفته‌های توراتیان و انجلیان را شنیده. خدیجه به وی گفت: سخنان پسر برادرت را بشنو (پیامبر گوید): چگونگی کارم را از من بپرسید و من به او گزارش دادم...» (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۶۱-۸۶۲؛ نیز، ر. ک؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۶۱-۱۶۲؛ مقدسی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۶۴۹؛ ابن هشام، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۵۲-۱۵۴ و سپهر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰۲).

نقل شده است که حضرت خدیجه علاوه بر نوفل به عداس، راهب مسیحی، مراجعه می‌کند و عداس می‌گوید: «ای خدیجه! شیطان گاه خود را بر بنده‌ای عرضه کرده، اموری را به وی القا می‌کند. پس این نوشته را بگیر و آن را به نزد شوهرت ببر که اگر مجنون باشد، شفا یابد...» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱۸: ۲۲۸). اعتراف پیامبر^(ص) به شاعر یا دیوانه

بودن، خود بر قباحت این افسانه می‌افزاید: «... حضرت گفت: پس به نزد خدیجه رفتم و از آنچه دیده بودم، هراسان بودم؛ گویی نوشته‌ای در دل من نگاشته شده بود و گفتم: می‌ترسم که من شاعر یا دیوانه باشم...» (مقدسی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۶۴۹). چنین افسانه‌ای در ذهن مخاطب این نکته را القا می‌کند که «این چه نبوتی است که به پیامبر اکرم داده شد که او بر وجودش خائف است و این چه رسالتی است که با گفتار همسرش و یک مرد مسیحی تثبیت شده است و تزلزل و ناراحتی او بر طرف می‌گردد؟! آری، باید گفت که یک چنین زن و یک چنین مرد مسیحی به مقام نبوت، لایق تر و سزاوارتر از خود رسول خدا^(ص) بودند و طبق مضمون این حدیث، خدیجه و ورقه در پذیرفتن اسلام از خود پیامبر مقدم می‌باشند» (نجمی، ۱۳۷۶: ۲۳۰).

اسامی علمای اهل کتاب که در این افسانه آمده، دلیلی بارز بر نفوذ آنان در آسیب رساندن به دین اسلام است: «در بیشتر روایات مذکور، سخن از پناه بردن پیغمبر به خدیجه برای تسلی خاطر بخشیدن به وی و مراجعه خدیجه به ورقه بن نوفل - یعنی همان بت پرست دیروز و مسیحی امروز- یا سایر مسیحیان و راهبانی همچون بحیرا، عداس و نسطور به میان آمده است» (محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۴۲۷).

افسانه ساختگی اهل کتاب درباره تزلزل پیامبر^(ص) در آغاز نبوت در مثنوی مولوی به اختصار بیان شد و بر همین اساس، مولانا تأکید دارد که آن حضرت بارها تصمیم به خودکشی گرفت و اگر لطف و عنایت جبرئیل نبود، به قطع و یقین این خودکشی رخ می‌داد:

«انداختن مصطفی، علیه السلام، خود را از کوه جری از وحشت دیر نمودن جبرئیل، علیه السلام، خود را به وی و پیدا شدن جبرئیل به وی کی مینداز کی ترا دولت‌ها در پیش است:

مصطفی را هجر چون بفراختی	خویش را از کوه می‌انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن	که ترا بس دولت است از امر گن
مصطفی ساکن شدی ز انداختن	باز هجران آوریدی تاختن
باز خود را سرنگون از کوه او	می‌فگندی از غم و اندوه او
باز خود پیدا شدی آن جبرئیل	که مکن این، ای تو شاه بی‌بدیل
همچنین می‌بود تا کشف حجاب	تا بیابد آن گهر را او ز جیب

بهر هر محنت چو خود را می‌کشند اصل محنتهاست این، چونش کشند؟
(مولوی، ۱۳۸۴، د ۵: ۷۸۱).

۲. شکافتن سینه پیامبر اکرم (ص)

در تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیه شریفه ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (الشرح / ۱)، بسیاری از مفسران و تاریخ‌نویسان «شرح صدر» را به «شق صدر» تعبیر کرده‌اند که سبب بُهت و حیرت خواننده می‌گردد و «شگفت‌تر آنکه برخی داستان شکافتن سینه پیامبر را در کودکی از جمله اِرهاصاتِ نبوت شماره‌ده‌اند» (عاملی، بی‌تا، ج ۲: ۸۵). اما در مقابل گفته‌اند:

«شرح صدری که در آیه شریفه آمده‌است، هیچ ربطی به مسئله شق صدر ندارد، بلکه منظور از آن، بسط و توسعه دادن به قلب پیامبر اکرم است که برای تحمل و پذیرفتن مشقات و ناراحتی‌هایی که در مسیر ابلاغ رسالت با آن‌ها فراوان مواجه می‌گردید، آمادگی و ظرفیت داشته باشد و این همان شرح صدری است که حضرت موسی در مقام مناجات از پیشگاه خداوند، آن را درخواست و مسئلت می‌نماید: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ (طه / ۲۵)؛ خداوند! به دلم وسعت ده و کارم را آسان گردان» (نجمی، ۱۳۷۶: ۲۲۵).

برخی از مفسران در شرح و بسط این آیه به افسانه‌ای بی‌پایه و اساس تکیه می‌کنند و از آنجا که درباره زمان وقوع این حادثه بین مفسران، اختلاف فاحشی وجود دارد، دلیلی استوار بر ساختگی بودن این داستان است. برخی آن را مربوط به دوران کودکی آن حضرت می‌دانند (ر.ک؛ ابن صباغ، بی‌تا، ج ۶: ۳۶۳) و برخی دیگر زمان وقوع آن را اندکی پیش از معراج گمان کرده‌اند (ر.ک؛ قرطبی، ۱۴۰۸ق، ج ۲۰: ۷۱) و دیگری زمان وقوع آن را بیست و چند ماهگی پیامبر (ص) پنداشته‌است. این افسانه در بسیاری از کتب تفسیری به تفصیل بیان شده است. برخی از مفسران از ابوه‌یره تازه‌مسلمان روایت کرده‌اند که:

«ابوه‌یره از رسول خدا پرسید: اولین چیزی که در امر نبوت دیدی، چه بود؟ فرمود: ای اباه‌یره! سؤال مهم و بزرگی کردی! من در صحرا بودم، در حالی که بیست سال و چند ماه از عمرم گذشته بود. ناگهان از بالای سرم سخنی شنیدم. به بالا نظر کردم، مردی را دیدم که از مردی دیگر می‌پرسید: آیا هموست؟ آنگاه هر دو به طرفم آمدند. هر کدام یک بازوی مرا گرفت. یکی به دیگری گفت: سینه‌اش را بشکاف. تا آنجا که خودم می‌دیدم، خونی و دردی مشاهده نکردم.

پس آن دیگری به وی گفت: کینه و حسد را در آور و او چیزی به شکل لخته خون در آورده، بیرون انداخت. باز آن دیگری گفت: رأفت و رحمت را در جای آن بگذار و او چیزی به شکل نقره در همان جای دلم گذاشت. آنگاه انگشت ابهام دست راستم را تکان داد و گفت: برو به سلامت! من برگشتم، در حالی که احساس کردم که نسبت به اطفال رقت و نسبت به بزرگسالان رحمت داشتم» (ابن صباغ، بی تا، ج ۶: ۴۳۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق.، ج ۴: ۵۲۴؛ قرطبی، ۱۴۰۸ق.، ج ۲۰: ۷۱ و...؛ نقل به اختصار).

در کتاب‌های تاریخ نیز به اجمال به این موضوع اشاره شد. مقدسی معتقد است که سینه و شکم پیامبر (ص) را شستشو دادند و آنگاه او را به معراج بردند:

«پیامبر فرمود: پس آن دو فرشته مرا ستان خوابانیدند. آنگاه شکم مرا شکافتند و حشو مرا بیرون آوردند و تشتی از طلا داشتند که اندرون پیامبران را در آن شستشو می دادند. جبرئیل از زمزم آب می آورد و میکائیل جوف مرا شستشو می داد. آنگاه جبرئیل به میکائیل گفت: قلبش را بشکاف و او قلبم را شکافت. غلقه‌ای سیاه از آن بیرون آورد و بیرون افکند. سپس پاره گوشش را در آن نهاد و گردی که با خود داشت، بر آن پاشید و گفت: دلی است استوار با دو چشم بینا و دو گوش شنوا. سپس درباره اندرون (شکم) من نیز همین سخنان را گفت تا ملایم شد و گفتند: از خرد و ایمان لبریز است. سپس به پای خواستم و به معراج رفتم...» (مقدسی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۶۶۱ و نیز ر.ک؛ ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۵۹؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۴۳ و ابن هشام، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۱۳).

انعکاس این افسانه در ادب پارسی، مطابق گفته‌های مفسران و تاریخ‌نویسان است. سنایی در باب سوم حدیقه که در نعت پیامبر (ص) فراهم آورده است، بدان اشاره دارد:

«اندر گشادن دل وی:

همه خُلق و وفا و بسط و فَرَح	شرط این نعت‌ها اَلَمْ نَشْرَح
سینه او گشاد روح نخست	هرچه جز پاک دید، پاک بشت
درز برداشت در زمان از وی	بند بگشاد همچنان از وی
سینه‌ای را که حق حَکَم باشد	درز بگشادنش چه کم باشد
از پَر جبرئیل گشت درست	آن جراحت به امر ایزد، چُست

(سنایی غزنوی، ۱۳۶۸: ۲۰۰-۲۰۱).

عطار نیز ضمن نعت رسول گرامی اسلام در موارد متعددی به این افسانه نظر دارد و مشخصاً به واژه «تشت» که هم در کتاب‌های تفسیری و هم تاریخی آمده، اشاره کرده است:

«سینه او را برای فتح باب طشت آورد آفتاب و کوثر، آب
جان پاکش تا ابد، ز آب حیات دست شست از جمله کون و فساد
تا که طشت از سینه او دور شد طشت چرخ از عکس او پرنور شد»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، الف: ۱۳۴).

در مواردی دیگر، عطار به طور ضمنی به این افسانه نظر دارد:

«ز حضرت، سینه پرنور او یافت ز جنت در نماز انگور او یافت»
(همان، ب: ۹۴ و همان: ۱۳۸۷: ۱۱۹).

۳. افسانه غرائق

پیش از ورود به بحث، لازم است که درباره واژه «غرائق» و پیشینه آن در نزد عرب به اختصار سخن گفته شود. اهل لغت گفته‌اند:

«مفرد غرائق، غرنوق و غرنیق است و آن در اصل به معنی پرنده دریایی است که گفته‌اند: مقصود همان مرغ ماهیخوار است که پای بلند و گردنی دراز و عاری از پر دارد. همچنین، گفته شده است که غرنوق به معنی جوان سفید و زیباست. اعراب جاهلی گمان می‌کردند که بت‌ها مانند پرنده‌گان به آسمان عروج می‌کنند و برای پرستندگان خود شفاعت می‌کنند» (ابن اثیر، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۶۴).

این افسانه که به غرائق شهرت دارد، تهمت سنگینی را متوجه آن وجود مبارک نموده است. هدف اصلی، آن است که چنان وانمود کنند که شیطان بر پیامبر در مواقعی تسلط داشته است:

«شواهد و قراینی چند نشان می‌دهد پاره‌ای از جُعَالان و اسرائیلیات پردازان بر اساس یک توطئه حساب شده و برای محو معالم دین، بی‌اعتبار جلوه دادن قرآن، تشکیک در مصونیت قرآن از گزند تحریفات و القانات شیطانی، این افسانه موهن را ساخته و پرداخته‌اند... یکی از مؤیدهای این نظر، وجود قصه پرداز یهودی زاده، محمدبن کعب قرظی (متوفی ۱۱۸/۱۲۰ ق.) در میان راویان افسانه غرائق است» (محمد قاسمی، ۱۳۸۰: ۴۵۹-۴۶۰).

طبری از محمد بن کعب قرظی و محمد بن قیس نقل می کند:

«روزی رسول اکرم (ص) در مجمعی از مجامع پر جمعیت قریش حاضر شد. در آن روز، او در دل آرزو می کرد چیزی بر وی نازل نشود که باعث تنفر و انزجار قریشیان شود. در آن حال، سوره وَالنَّجْمِ بر وی نازل شد. پیامبر آن را همچنان قرائت کرد تا به این آیه - که نام بت‌های مشرکان در آن بود- رسید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ (النجم / ۱۹-۲۰). در اینجا شیطان این دو جمله را به زبان پیامبر القا کرد: تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعَلَىٰ وَإِنْ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجِی (اینها پرندگان زیبایی بلندمقامی هستند که از آنها امید شفاعت می رود). آن حضرت این جمله‌ها را بر زبان جاری ساخت. سپس از آنها گذشته، باقی مانده سوره را قرائت کرد... قریش به آنچه پیامبر بر زبان رانده بود، خشنود شدند و گفتند: ما می دانیم که خداوند زنده می کند و می میراند و او خلق می کند و روزی می بخشد، اما خدایان ما نزد او شفاعت می کنند. حال که تو نیز برای این‌ها سهمی قرار داده‌ای، ما با تو همراه هستیم!...» (طبری، ۱۴۰۶ ق، ج ۱۷: ۱۳۱؛ نیز ر. ک؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۸۲-۸۸۰؛ ابن صباغ، بی تا، ج ۴: ۳۶۶-۳۶۷؛ البغوی، ۱۴۰۵ ق، ج ۴: ۱۲۵ و دیاری، ۱۳۸۳: ۳۳۳-۳۴۴).

نگارنده کتاب *الاسرائیلیات والموضوعات فی کتب التفاسیر قدیمه و حدیثاً* این افسانه را به نقل از تفسیر الجلالین نقل می کند و در نقد آن می گوید: «هذا الذی قَالَ المحلّی - هُنَا - باطلٌ، فَلَقَدْ اتَّفَقَ جُمهُورُ العُلَمَاءِ عَلَی أَنَّ قِصَّةَ الغُرَانِیقِ، هِذِهِ بَاطِلَةٌ مَتَنًا وَ لَا أَصْلَ لَهَا سَنَدًا» (محمود ابو عزیز، بی تا: ۲۶۸). متأسفانه مولانا این افسانه را به دیده قبول نگریسته است:

«بُتِ ستودن بهر دام عامه را	همچنان دان کالغرانیق العلی
خواندش در سوره وَالنَّجْمِ زود	لیک آن فتنه بُد، از سوره نبود
جمله کفار آن زمان ساجد شدند	هم سِری بود آنکه سر بر در زدند»

(مولوی، ۱۳۸۴، د ۶: ۸۷۰).

آنچه مولانا درباره سجده کفار در بیت سوم آورده، اشاره به این سخن اهل تفسیر است که وقتی آیه ﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ (الحج / ۵۲) نازل شد، آن حضرت و جمله مؤمنان و یا حتی کافران - به غیر از امیه بن خلف - همگی سجده کردند (ر. ک؛ محمود ابو عزیز، بی تا: ۲۷۳).

۴. داستان ازدواج پیامبر^(ص) با زینب بنت جحش

در سوره احزاب، آیه ۳۷ از شخصی به نام «زید» نام می برد. درباره اینکه این برده چگونه به خدمت پیامبر می رسد، اقوال گوناگونی نقل شده است:

«زید بن حارثة الکلبی ده سال از حضرت رسول کوچک تر بود. بنابراین، در حدود چهل و سه سال قبل از هجرت متولد، و قبیله او مورد غارت و چپاول قبائل مجاور واقع شده بود و زید پسر حارثة از جمله غنایمی بود که به دست مهاجمان افتاد. برخی نوشته اند که حضرت خدیجه او را به پیامبر بخشید، برخی دیگر گفته اند که آن حضرت پیش از بعثت، او را در بازار عکاظ خریده است. به هر حال، زید را حضرت پیغمبر بسیار دوست می داشت و شاید چون پیغمبر در آن وقت پسر نداشت، وی را پسر خوانده خود معرفی کرده باشد. به موجب چندین روایت، مردم زید را تا هنگام نزول آیه چهارم از سوره احزاب، زید بن محمد می نامیدند. حضرت رسول^(ص) دختر عمه خویش برة بنت جحش را که بعداً زینب نامیده شد، به ازدواج زید در آورد و قبل از وی کنیز خود أم ایمن را به نکاح او در آورده بود. زید پس از مدتی زینب را طلاق گفت و حضرت پیغمبر با زینب ازدواج کرد» (خزائلی، ۱۳۸۶: ۳۵۳-۳۵۴؛ نقل به اختصار؛ و نیز ر.ک؛ دیاری، ۱۳۸۳: ۳۱۵-۳۲۲).

خاقانی به این طلاق اشاره دارد که می گوید:

«زید چون در خدمت احمد به ترک زن بگفت

نام باقی یافت آنک آیت کما قَصَى»

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۲).

همچنین، طبق نص صریح قرآن کریم، او قصد دارد که زینب را طلاق دهد و پیامبر^(ص) او را از این کار بر حذر می دارد؛ چنان که می فرماید:

«به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی، می گفتم: همسرت را نگاه دار و از خدا پرهیز (و پیوسته این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بررسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا

شد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان- هنگامی که طلاق گیرند- نباشد و فرمان خدا انجام‌شدنی است و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود» (الأحزاب / ۳۷).

آنچه که دستاویز مغرضان در این آیه شده، این عبارت قرآن کریم است که خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند». این دسته معتقدند که پیامبر اکرم (ص) در دل خود آرزوی ازدواج با زینب را داشته است:

«سبب نزول این آیه (الأحزاب / ۳۷) آن بود که رسول خدا روزی در خانه زید شد حاجتی را. زینب را دید ایستاده و زینب زنی بود باجمال، تمام‌قد، نیکوخلقت، سپیدرنگ، جامه‌نیکو؛ چنان که زنان دارند پوشیده. به چشم رسول نیکو آمد. گفت: سبحان الله مُقَلَّبَ القلوب. این بگفت و بازگشت و زید آن ساعت به خانه نبود. چون بازآمد، زینب او را خبر داد از آنچه رسول گفت. زید بدانست که چیزی در دل رسول افتاد و به آنکه در حکم و قضیت الله بود که زینب زن رسول باشد. الله تعالی محبت زینب در دل رسول افکند و نفرت و کراهت در دل زید افکند. زید برخاست در آن حال و پیش مصطفی شد. گفت: یا رسول‌الله! زینب زنی متکبر است و بر من تطاول می‌جوید و سر به من فرو نمی‌آرد و مرا به سخن درشت می‌برنجاند و می‌خواهم که او را طلاق دهم. رسول خدا گفت: أَسْبِکُ عَلَیْکَ رُؤُوسَکَ وَأَتَقَّ اللهُ فِی أَمْرِهَا؛ زن خویش را نگه دار و از خدا بترس و او را طلاق مده» (مبیدی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۸).

آنچه اسرائیلی بودن این افسانه را تأیید می‌کند، آن است که اهل تورات از تهمت زدن به انبیا باکی ندارند؛ گویا افسانه‌بافی برای آنان بیش از هر چیزی اهمیت دارد. از جمله درباره داوود^(ع) گفته‌اند که چشم او به زنی صاحب‌جمال افتاد که از قضا شوهر او، یعنی اوریا از فرماندهان سپاه داوود^(ع) بود. بنابراین، او را به جنگ‌های پیاپی فرستاد تا کشته شد. سپس داوود با همسر او ازدواج کرد. به گفته تورات، حضرت داوود^(ع) از این کار خود پشیمان شد و زاری‌ها کرد:

«اوریا پیشوای لشکر داود گردید و او را زوجه‌جمیله بود که بت شیع نام داشت و داود وی را به‌غایت دوست می‌داشت، به‌حدی که با وی نزدیکی نمود و این مطلب بالأخره سبب قتل اوریا گردید. داوود از تأثیرات فاسده که از کامیابی و قدرت بی‌حد یافت می‌شود، کلاً مستخلص نشد و با وجودی که عموم رفتار او

به خلاف سلاطین اطراف او بود، باز به گناهان قبیح افتاد، مثل دیگران در آن زمان زنان متعدده می داشت و سال های اخیر عمر او با نتایج قبیحه تعدد ازدواج تلخ گردید. گناهان او در ماجرای اوریا و بت شج بسیار قوی بود، اما وقتی که از خواب غفلت بیدار شد، در غبار و خاکستر نشسته، توبه نموده، توبیخ و تنبیه الهی را با فروتنی قبول کرد...» (هاکس، ۱۳۸۳: ۱۳۴ و ۳۷۰؛ و درباره سلیمان، رک؛ همان: ۴۸۶).

بازتاب این موضوع در ادب فارسی بسیار گسترده است. خاقانی در ابیات زیر به این افسانه اشاره دارد:

«اشکِ داوود بیارید پس از نوحه نوح تا ز طوفان مژه خونِ هدر بگشایید»
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۶۰).
«اشکِ داوود چو تسبیح بیارید ز چشم خوش بنالید که داوودنویسد همه»
(همان: ۴۰۸).

۵. منزلت شام

معاویه از جمله شخصیت هایی است که بیشترین بهره برداری را از علمای یهودی و نصرانی تازه مسلمان کرده است. ابوهریره از رسول خدا^(ص) روایت می کند که « خداوند سه کس را امین و وحی خویش قرار داده است: من، جبرئیل و معاویه» (ابوریه، بی تا: ۲۱۵). کعب الأخبار هم که در سایه حمایت های معاویه توانسته بود به ترویج روایات اسرائیلی و نشر فرهنگ یهود در میان مسلمانان پردازد، برای ارج نهادن به خدمات های معاویه، به ساختن و پرداختن روایاتی روی آورد که در بزرگنمایی شخصیت معاویه و مشروعیت بخشیدن به حکومت وی نقش بسزایی ایفا می کرد و در این راستا بود که کعب در منزلت شام (مقر حکومت معاویه) به دروغ پراکنی روی آورد و می گفت: «او [رسول خدا] کسی است که زادگاهش در مکه، محل هجرتش در طیبه و سلطنت او در شام است» (الدارمی، بی تا، ج ۱: ۵).

«ابن عساکر در تاریخ خویش از کعب الأخبار روایت می کند:

- أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ الشَّامُ وَأَحَبَّ الشَّامِ إِلَى اللَّهِ الْقُدْسُ.

- خَمْسُ مَدَائِنٍ مِنْ مُدُنِ الْجَنَّةِ: بَيْتُ الْمُقَدَّسِ وَ حُمْصٌ وَ دِمَشْقٌ وَ جَبْرِينُ [بین دمشق و بعلبک] وَ ظَفَارُ الْيَمَنِ [زادگاه کعب الأخبار].

غزالی نیز ندانسته در خدمت معاویه و همدستان اسرائیلی قرار می‌گیرد و در صفات و ویژگی‌های پیامبر، راست و دروغی را که دیگران درهم آمیختند، نقل می‌کند. تمجیدی که در خدمت اهداف سیاسی معاویه است، بنا به گفته اهل تحقیق "نیرنگ آمیختن زهر در عسل است" (زمانی، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۰۰).

غزالی می‌گوید:

«انس گفت: ... حق تعالی پیش از آنکه وی را بعث کند، در سطر اول از تورات صفت فرمود و گفت: محمد پیغامبر خدای و بنده مختار من است. در شب دنیا رحمت است. او درشت‌خوی جفاکار و در بازارها فریادکننده نیست و بدی را به بدی مکافات نکند، ولیکن عفو فرماید و درگذارد. مولد او به مکه است و هجرت او به طابه [از نام‌های مدینه منوره] و مُلک او به شام...» (غزالی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۷۹-۷۷۸).

۶. خروس عرشی

داستان دیگری که ذهن خیال‌باف علمای اهل کتاب بافته‌اند و در متون تفسیری و به تبع آن، در ادب پارسی نیز بازتاب گسترده‌ای یافته، افسانه جعلی «خروس تسبیح‌گو» است با وصف عجیب و غریبی که عقل از قبول آن امتناع می‌ورزد! البته شگفت آنکه برخی از علما آن را به نقل از ابوهریره که از آبشخور فاسد کعب‌الأخبار تغذیه می‌کند، به عنوان سخن پیامبر^(ص) روایت کرده‌اند. سند این حدیث در *الموضوعات* به نقل از فحول علمای اهل سنت نظیر بخاری، نسایی، دارقطنی و العقیلی جرح، و رجال آن نیز ضعیف شمرده شده است (ر.ک؛ ابن جوزی، ۱۳۸۸ق، ج ۳: ۷) و نص این حدیث که از منقولات کعب‌الأخبار محسوب می‌شود، چنین است: «خداوند را خروسی است که گردنش زیر عرش و پنجه‌هایش در زیر زمین است و هرگاه آن خروس صیحه بکشد، خروس‌ها فریاد می‌کنند: پاک و منزّه است خداوند رحمانی که جز او خداوندگاری نیست» (نهایة‌الارباب، ج ۱: ۲۲۰؛ به نقل از: ابوریه، بی‌تا: ۲۰۸). در اشاره به همین افسانه است که نظامی در

مفاخره‌ای خود را همچون مرغِ عرشی دانسته که دیگر سخنگویان یا شنوندگان بر او آفرین می‌گویند:

«شنیدم که بالای این سیزفرش خروسی سپید است در زیرِ عرش
چو او برزند طبلِ خود را دوال خروسان دیگر بکوبند بال
همانا که آن مرغِ عرشی منم که هر بامدادی نوایی ز نم
بر آواز من جمله مرغان شهر بر آرند بانگ، اینت گویای دهر»
(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۱۷۷).

جامی در «حکایت آن خروس و مؤذن» اشاره دارد که آنچه باعث سقوط خروس عرشی از مقام بلند او شده، گرفتار شدن در دام شهوت است:

«با خروس، آن تاجدار سرفراز آن مؤذن گفت در وقت نماز
هیچ دانایی وقت شناسد چو تو وز فوات وقت نهراسد چو تو
با چنین دانایی ای دستان‌سرای کنگر عرشت همی بایست جای
گفت: بود اول مرا پایه بلند شهوت نفسم بدین پستی فکند...»
(جامی، ۱۳۷۰: ۳۴۷).

مولانا نیز در ماجرای که بین سگ و خروس رخ می‌دهد، از زبان خروس اشاره‌ای به این موضوع دارد (ر.ک؛ مولوی، ۱۳۸۴، د ۳: ۴۴۲ و همان، د ۵: ۷۲۰).

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، چنین برمی‌آید که برخی از علمای مغرض یهودی و مسیحی برای مشوه جلوه دادن چهره اسلام و رخنه در بیان حوادث و رویدادهای پیرامون زندگی انبیا، افسانه‌ها ساخته‌اند و خیال‌بافی‌ها کرده‌اند. داستان زندگی حضرت رسول اکرم (ص) نیز از این آسیب‌ها در امان نماند. به سبب دودستگی و اختلاف در صفوف مسلمانان و نقش نامبارک امویان در جهان اسلام، افرادی چون وهب بن منبه، کعب‌الأحبار و ابوهریره زمینه را برای رواج افکار و اندیشه‌های خود مناسب دیدند. اینان عقاید، افکار و افسانه‌های جعلی و خرافی خود را که به «اسرائیلیات» شهرت گرفته‌است، در بین مسلمانان رواج دادند. بسیاری از علمای اسلامی که به دیده احترام به آنان می‌نگریستند، اندیشه‌های آنان را که برگرفته از

تحریف‌های کتاب مقدس و جعلیات بافته‌ی علمای مغرض یهودی و مسیحی بود، پذیرفته‌اند و در کتاب‌های تفسیری و تاریخی خود وارد کرده‌اند. شعرا و نویسندگان ادب فارسی که مطالعه‌ی تفاسیر و تواریخ را برای خود ضروری می‌دانستند و به عنوان ثواب تلقی می‌کردند، بدون کنکاش در درستی و نادرستی آن، این افسانه‌ها را در متون ادبی وارد کرده‌اند. اینکه پیامبر اسلام (ص) در آغاز نزول وحی سردرگم بودند و یا حتی قصد خودکشی داشتند و سرانجام، حضرت خدیجه به یاری برخی از راهبان مسیحی، مانند ورقه‌بن نوفل به کمک آن حضرت می‌شتابند، بیانگر آن است که این افسانه از آبخشور اسرائیلیات سرچشمه می‌گیرد. مفسران در تفسیر آیه ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ افسانه‌ای را نقل کرده‌اند که راوی اصلی آن، ابوهریره است؛ همان مسیحی تازه‌مسلمانی که ۵۷۰۰ حدیث جعل کرد! از آنجا که زمان وقوع این حادثه بین مفسران اختلاف فاحشی دارد، این خود دلیلی استوار بر ساختگی بودن آن است. در افسانه جعلی و ساختگی غرائق که در آن چنین القا شد که شیطان در مواقعی بر پیامبر (ص) مسلط بود، رد پای یک یهودی به نام محمدبن کعب قرظی دیده می‌شود و داستان ازدواج پیامبر با زینب، با اینکه قرآن کریم آن را به خوبی تبیین کرد، میدان خیال پردازان بیماردل شده است و شباهت این افسانه به ماجرای عاشق شدن حضرت داود^(ع) به زن اوریا که در تورات آمده، حاکی از آن است که آبخشور این افسانه، علمای یهود است. احادیثی که ابوهریره و کعب‌الأحبار در منزلت و جایگاه شام جعل کرده‌اند نیز بسیار شگفت آور است. از اینکه ابوهریره به نقل از پیامبر (ص) گفته که خداوند سه کس و از جمله معاویه را امین وحی خود قرار داد، به خوبی پیداست که علمای مغرض یهودی و مسیحی با کمک معاویه چه اهداف شومی را در نظر داشته‌اند. داستان عجیب و غریب خروس عرشی این اندیشه را در ذهن خواننده القا می‌کند که اسلام بر پایه خرافات و افسانه‌سرایی‌ها بنا شده است؛ اهدافی که دروغ‌پردازان اسرائیلی تاکنون نیز آن را دنبال می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱- ر.ک؛ مقاله‌های نگارنده که در مجلات زیر چاپ شده است:

- «بازتاب اسرائیلیات در قصه‌های حضرت آدم^(ع) بر اساس متون تاریخی». *فقه و تاریخ*

تمدن. دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد. ۱۳۸۹. صص ۱۰۵-۱۲۲.

- «بازتاب اسرائیلیات و افسانه‌های جعلی در قصه‌های حضرت نوح^(ع) بر اساس متون تاریخی». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. ۱۳۹۲. صص ۱-۲۶.

- «تأثیرپذیری متون عرفانی از افسانه‌های وهب منبّه». *متن‌شناسی ادب فارسی*. د ۹. ش ۴ (پیاپی ۳۶). ۱۳۹۶. صص ۱۲۹-۱۴۷.

- «تأثیرپذیری سخنوران ادب فارسی از افسانه‌های کعب‌الأجبار». *بهارستان سخن*. دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی. ۱۳۹۱. صص ۲۹-۵۶.

- «تأثیرپذیری سخنوران ادب فارسی از روایات ابوهریره». *بهارستان سخن*. ۱۳۸۸. صص ۱۷۳-۱۹۴.

- «بررسی نقش اسرائیلیات در پیدایش نمادهای گوناگون در ادب عرفانی». *فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی*. دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد. ۱۳۸۹. صص ۱۲۳-۱۴۴.

مجموعه این مقالات می‌تواند شرح تفصیلی برای مقاله حاضر باشد.

۲- «خوارق عاداتی که از نبی پیش از ظهور ظاهر شود؛ مثل نوری که در پیشانی آبا و اجداد پیغامبر^(ص) لایح بود و حادث شدن امری خارق عادت پیش از بعثت نبی (از وی) تا بر نبوت او دلالت کند. گفته‌اند اِرْهَاصُ از قبیل کرامات است؛ زیرا انبیا پیش از نبوت در درجه از اولیا کمتر نبوده‌اند. شرعاً نوعی از خارق عادت است که پیمبران را پیش از برگزیده شدن به پیمبری از جانب حق تعالی عطا می‌شود و سبب تسمیه آن به اِرْهَاصُ این است که در لغت، اِرْهَاصُ به معنی بنای خانه است که این خارق عادت، اعلام به بنای خانه پیمبری می‌باشد» (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل «اِرْهَاصُ»).

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۷۴). *الکامل فی التاریخ*. ترجمه محمدحسین روحانی. تهران: اساطیر.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۳۸۸ق.). *الموضوعات*. تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان. مدینه منوره: مکتبه السلفیه.

- ابن صباغ، محمد بن لطفی. (بی تا). *الدّر المشهور فی التفسیر بالمأثور*. بیروت: دار المعرفة.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۸ق.). *تفسیر القرآن العظیم*. ترکیه: دار الدعوة.
- ابن هشام، عبدالملک. (۱۳۸۵). *سیرة النبویة*. ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی. تهران: کتابچی.
- ابوریثه، محمود. (بی تا). *أضواء علی السنة المحدثة*. قاهره: دارالمعارف.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۰۴ق.). *صحیح*. بیروت: دارالفکر.
- البغوی، حسین بن مسعود. (۱۴۰۵ق.). *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار الفکر.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰). *مثنوی هفت اورنگ*. به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی. تهران: گلستان کتاب.
- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۵۷). *دیوان اشعار*. تصحیح سید ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
-
- (۱۳۸۶). *ختم الغرایب (تحفة العراقین)*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات یوسف عالی عباس آبادی. تهران: سخن.
- خزائلی، محمد. (۱۳۸۶). *اعلام قرآن*. تهران: امیر کبیر.
- الدارمی، عبدالرحمن بن الفضل. (بی تا). *سنن دارمی*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). *لغت نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دیاری، محمد تقی. (۱۳۸۳). *پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن*. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- ذهبی، محمد حسین. (۱۴۰۵ق.). *الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث*. دمشق: دارالإیمان.
- روزنتال، فرانتس. (۱۳۶۸). *تاریخ تاریخی نگاری در اسلام*. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- زمانی، حسن. (۱۳۸۸). *مستشرقان و قرآن، نقد و بررسی آرای مستشرقان درباره قرآن*. قم: بوستان کتاب.
- سپهر، محمد تقی. (۱۳۸۵). *ناسخ التواریخ*. به اهتمام جمشید کیان فر. تهران: اساطیر.
- سجادی، سیدصادق و هادی عالم زاده. (۱۳۸۶). *تاریخ نگاری در اسلام*. تهران: سمت.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*. تصحیح و تحشیه محمد تقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (بی تا). *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*. بیروت: دارالمعرفة.
- صادق الرافعی، مصطفی. (۱۳۹۴). *تاریخ آداب العرب*. ط ۴. بیروت: دار الکتب العربیة.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- _____ . (۱۴۰۶ق.). *جامع البیان فی علوم القرآن*. ط ۲. بیروت: دارالمعرفة.
- العاملی، شرف الدین. (۱۳۷۲). *ابوهریره و احادیث جعلی*. ترجمه و نگارش نجف علی میرزایی. قم: هجرت.
- عاملی، جعفر مرتضی. (بی تا). *الصحیح من سیره النبی الأعظم*. بیروت: دار السیره.
- عسکری، سید مرتضی. (۱۳۸۷). *نقش ائمه در احیای دین*. قم: منیر.
- عطاری نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۶). الف. *مصیبت نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ . (۱۳۸۶). ب. *اسرار نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ . (۱۳۸۷). *الهی نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- غزالی طوسی، ابوحامد محمد. (۱۳۷۷). *احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قُرطبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۸ق.). *الجامع لأحكام القرآن* (معروف به تفسیر قرطبی). بیروت: دار الکتب العلمیة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. بیروت: دار احیاء التراث الإسلامی.
- محمدقاسمی، حمید. (۱۳۸۰). *اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن*. تهران: سروش.
- محمود ابو عزیز، سعدیوسف. (بی تا). *الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفاسیر قدیماً و جدیداً*. قاهره: المكتبة التوفیقیة.
- مرتضی عاملی، جعفر. (بی تا). *الصحیح من سیره النبی الأعظم*. بیروت: دار السیره.
- معرفت، محمد هادی. (۱۴۱۸ق.). *التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب*. مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامیة.

- _____ . (۱۳۸۵). *تفسیر و مفسران*. قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.
- معروف الحسنی، هاشم. (۱۳۷۲). *اخبار و آثار ساختگی، سیری انتقادی در حدیث*. ترجمه حسین صابر. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۹۰). *البدء و التاريخ*. مقدمه، ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۴). *مثنوی معنوی*. تصحیح، مقدمه و کشف‌الآبیات از قوام‌الدین خرمشاهی. تهران: دوستان.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۶). *کشف‌الأسرار و عدة الأبرار*. تهران: امیرکبیر.
- نجمی، محمدصادق. (۱۳۷۶). *سیری در صحیحین*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نظامی گنجوی، الیاس بن محمد. (۱۳۷۰). *کلیات خمسه*. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: امیرکبیر.
- هاکس، جیمز. (۱۳۸۳). *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.

